

- در ابتدا برای آشنایی بیشتر مخاطبان ما، خود را معرفی کنید و بفرمایید که تاکنون چه آثار قلمی ای از خود به یادگار گذاشته اید؟

من محمدحسین امیر اردوش هستم، دکترای خودم را در سال ۱۳۸۲ در رشته تاریخ از دانشگاه آزاد واحد علوم و تحقیقات گرفتم. اثری که به صورت کتاب به چاپ رسیده است به ترتیب چاپ عبارتند از: ترکیه در یک نگاه، اوزون حسن آق قویونلو و سیاستهای شرقی غربی، تأملی بر مسئله وحدت اسلامی از دیرباز تا دیروز با تکیه بر جنبش اتحاد اسلام،

بنده مطالبی نیز در قالب مقاله در مجلات و روزنامه ها به چاپ رسانده ام عمدتاً در حوزه های تاریخ و وحدت اسلامی، و فرهنگی بوده اند. خداوند را شاکرم که سرنوشت ما به گونه ای بوده است که حداقل برای سه دهه از عمرم بنابر اقتضای شغلی پدرم و زندگی خودم به کشورهای مختلف سفر کرده ام و اقامتهای ممتدی داشته ام، و این باعث شده است با اقوام، ادیان و مذاهب مختلف از نزدیک آشنا بشوم. آشنایی ای که به صورت میدانی پیش می آید با آشنایی ای که از دل کتاب حاصل می شود متفاوت است و بدین ترتیب خداوند این موهبت را به من ارزانی داشته که توانایی نگریستن به موضوع از چشمان دیگران را پیدا کنم، این موهبت خیلی بزرگی است و من به خاطر این موهبت خداوند را شکر گزارم و نصیب هر کسی نیست که بتواند به یک موضوع از چشم غیر نگاه کند. همواره ما به یک موضوع از چشم خودمان نگاه می کنیم و حتی اگر بخواهیم به یک موضوع از چشم غیر نگاه کنیم احتمال دارد که ابزارها و سازوکارها و روحیه اش را نداشته باشیم. تعامل با فرهنگهای مختلف و زیست با مردمان متفاوت، خواهی نخواهی اگر آدمی علاقه و زمینه اش را داشته باشد این سازوکار برایش فراهم است.



پیداری اسلامی امروز امتداد جنبش اسلام دیرروز است

مصاحبه با دکتر محمد حسین اردوش
تهیه و تنظیم: باقر گرگین و فرزاد فتاحی
(دانشجویان رشته فلسفه و عرفان اسلامی دانشگاه مذاهب اسلامی)

در مورد این روحیه و این زمینه مقداری توضیح بفرمایید.

زمینه از یک سری عوامل بیرونی ناشی می‌شود مثل مطالعات اولیه و علایقی که برای انسان پدید می‌آید روحیه هم این است که طبیعتاً آدمی که به هر دلیل آمادگی و دوراندیشی لازم برای همگرایی نداشته باشد شاید خیلی علاقه‌مند به بحث وحدت اسلامی نشود یعنی شما هیچ آدم وحدوی را نمی‌بینید که به نوعی طبیعت همگرا و دوراندیش نداشته باشد.

- سیر تطور تاریخی برداشتهای مختلف از مقوله وحدت را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

سیر تاریخی‌اش از خود قرآن آغاز شده است یعنی شما قدیمی‌ترین اسنادی که در رابطه با بحث وحدت اسلامی و وحدت مسلمانان می‌بینید آیات کلام الله مجید است سپس سنت قولی و فعلی و تقریری حضرت رسول اکرم و سپس سیره ائمه اطهار و در رأسشان علی بن ابیطالب، خلفای راشدین و خیلی از صحابه بزرگوار؛ فکر نمی‌کنم

در هیچ مقوله سیاسی یا یک مقوله اجتماعی، مانند وحدت اینقدر اسناد قدیمی و کهنی داشته باشید مثلاً اگر شما بخواهید مردم سالاری دینی یا دموکراسی اسلامی را تبیین کنید چیزی تحت عنوان مردم سالاری دینی در سده نخست ندارید، بلکه شما باید مبانی‌اش را پیدا کنید مثلاً این اعتنایی که پیامبر اکرم به نظر مردم داشت، اعتنایی که علی (ع) و خلفای راشدین به مشورت داشته‌اند، یا «و شاور هم فی الامر» که خداوند امر می‌کند ولی هیچ جا نیامده است بگوید: مردم سالاری دینی یا ال‌دیمقراطیه الاسلامیه، و پیغمبر جمله‌ای به این عنوان ندارد یا مثلاً عدالت طلبی اجتماعی با همین عنوان، درست است اجزای این مفاهیم در عناوین دیگر زیاد است و راجع به عدالت تا دلتان بخواهد می‌شود از قرآن کریم و احادیث و سنت مطلب استخراج کنید اما منظورم همین تیتراست؛ ولی وحدت اسلامی را با همین تیتراست داریم در حالی که هیچ مقوله سیاسی-اجتماعی را با همین تیتراست که الان رایج است در صدر اسلام نمی‌بینید جز وحدت اسلامی، بارها در قرآن کریم، در کلمات و رفتار پیامبر اکرم، ائمه اطهار، خلفای راشدین، صحابه و شما این مقوله را می‌بینید وقتی علی بن ابیطالب در نامه‌شان به ابوموسی اشعری می‌فرماید هیچ کس مثل من حریص‌تر به وحدت این امت نیست، و یا در آن کلامی که بعد از ماجرای سقیفه می‌فرمایند: سلامت دین، مارا بس است و ده‌ها و صدها مورد دیگر من فکر نمی‌کنم هیچ مقوله‌ای مانند وحدت اسلامی، گنجینه اسناد و آثارش غنی باشد اما اگر بخواهیم در مورد سیر تطور این مسئله در مراکز آکادمیک و در مراکزی مانند دارالتقرب، سخن بگوییم باید عرض کنم که تعاریف متعددی از این مقوله ارائه شده است که عبارتند از: ۱- مقبول‌ترین و شاید وجیه‌ترین تعریف از وحدت و تقریب که معمول‌ترین آنها نیز می‌باشد «وحدت پیروان مذاهب اسلامی به معنای هم زیستی هواخواهانه آنها نسبت به یکدیگر است» به تعبیر دیگر همدلی، همسازگری و همگرایی اسلامی، در این تعریف پیروان مذاهب اسلامی با حفظ و تاکید بر هویت مذهبی خود در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند. این تعریف از وحدت اسلامی همانگونه که معمول است در مقایسه با تعاریف دیگری از وحدت اسلامی به ویژه تعاریف متغایر، تبیین می‌شود یعنی زمانی ما متوجه این تعریف می‌شویم که تعابیر دیگر را متوجه شویم. ۲- وحدت اسلامی و تقریب مذاهب اسلامی در تعریفی عمل‌گرا یا پراگماتیست به کم رنگ نمودن نقش

هیچ مقوله سیاسی-اجتماعی را با همین تیتراست که الان رایج است در صدر اسلام نمی‌بینید جز وحدت اسلامی، بارها در قرآن کریم، در کلمات و رفتار پیامبر اکرم، ائمه اطهار، خلفای راشدین، صحابه و شما این مقوله را می‌بینید وقتی علی بن ابیطالب در نامه‌شان به ابوموسی اشعری می‌فرماید هیچ کس مثل من حریص‌تر به وحدت این امت نیست، و یا در آن کلامی که بعد از ماجرای سقیفه می‌فرمایند: سلامت دین، مارا بس است و ده‌ها و صدها مورد دیگر من فکر نمی‌کنم هیچ مقوله‌ای مانند وحدت اسلامی، گنجینه اسناد و آثارش غنی باشد





موقعی که تمدن غرب از تمدن اسلامی جلوتر افتاد. تا مدت‌ها نظام‌های سیاسی حاکم بر جهان اسلام متوجه این پیش‌دستی نشدند وقتی متوجه شدند که فاصله زیادی میان این دو تمدن همواره رقیب، پیش آمد

و کوتاه ساختن حصار مذاهب می‌پردازد در این تعریف تقید به مذهبی خاص کمابیش نفی گردیده و رجوع به تمامی مذاهب مجاز می‌گردد. ۳- تعریفی دیگر از وحدت اسلامی درآمدن تمامی مسلمانان به یکی از مذاهب اسلامی است، ایجاد وحدت اسلامی با تک مذهبی ساختن مسلمانان، ۴- وحدت اسلامی در تعریفی دیگر به خلق مذهبی جدید برآمده از مذاهب موجود می‌انجامد، مذهبی مبتنی بر جمع مشترکات و تفریق اختلافات مذاهب ۵- در دیگر تعریف از وحدت اسلامی تمام مذاهب اسلامی انکار می‌گردد اسلام بلامذاهب و اسلام بدون مذهب.

آیا این تعاریف ۵ گانه امروزه طرفدارانی و قائلانی دارند؟

تعریف شماره ۴ یعنی وحدت اسلامی مبتنی بر خلق مذهب جدید امروزه قائلانی ندارد اسلام بلامذاهب در جهان اهل سنت طرفداران خودش را دارد که اینها منکر تمام مذاهب هستند و خودشان تنوعات خاص دارند، اینکه همه مسلمانان به یک مذهب در آیند در عمل خلیفه‌ها دارند همین کار را تبلیغ می‌کنند مثلاً کسانی که به وهابیت معروفند در عمل می‌گویند همه مسلمانان باید بشوند اهل السنه والجماعه، اهل السنه والجماعه هم همانی است که ما تعریف می‌کنیم اما در واقع وقتی به طور دقیق وارد تعریفشان می‌شویم می‌بینیم که هیچ کس جز خودشان اهل السنه والجماعه نیستند یا بعضی از شیعیان می‌گویند: وحدت اسلامی ولی وقتی جلو می‌روید می‌بینید که منظورشان این است که همه شیعه باشند اما تعریف شماره ۱ همانی است که دارالتقرب و رجال وحدت دارند تبلیغ می‌کنند. تعریف شماره ۲، نزدیک تعریف ۱ و یک چیزی بین تعریف ۱ و ۳ می‌باشد یعنی در واقع همان نظر شماره ۱ را قبول دارند ولی خیلی به حصار مذاهب معتقد نیستند و این تعریف شماره ۲ در عمل در میان اهل سنت اتفاق افتاد مثلاً همین جمعیت اخوان المسلمین، همین کتاب فقه السنه‌ای که به سفارش مرحوم حسن

بناء توسط یکی از علمای مصر نگاشته شد در واقع مجموعه و مشترکات فتاوی چهارمذهب است که در واقع حسن بناء، به نوعی دلش می‌خواست مذاهب اسلامی حتی المقذور یک کاسه بشوند و این یک کاسه شدن را حسن بناء با دعوت و اندیشه به دنبالش بود و در عربستان با شمشیر و چوب به دنبالش هستند به همین خاطر در عربستان قبل از غلبه وهابیه برحجاز، در مسجد الحرام در هر وعده ۴ امام، ۴ نماز می‌گزارند وقتی که وهابیه غلبه کردند این بساط را برچیدند و تبدیل شد به یک نماز.

حال ممکن است این سوال مطرح شود که آیا آن ۴ نماز بهتر بود یا این یک نماز؟ بنده معتقدم اگر در اثر همگرایی و هم اندیشی به این یک نماز می‌رسیدند خیلی خوب بود ولی این یک نماز اجباری و تحمیلی فضیلتی ندارد و فضیلتی که برآمده از ترس و اجبار است ارزش زیادی ندارد وحدت اسلامی که تقریب مذاهب اسلامی به دنبالش است این است که ۴ مذهب یا ۵ مذهب یا ۶ مذهب یا هر چند مذهب اسلامی که میانی اصلی یکدیگر را می‌پذیرند بتوانند ۷ تا هشت نماز با هم داشته باشند ارزش آن ۴ نمازی که همدیگر را می‌پذیرند بدون آنکه به یکدیگر سنگ بزنند و لگد بزنند و بد و بیراه بگویند بیشتر از ارزش یک نماز اجباری است اما قطعاً اگر روزی مسلمانان به آن همگرایی و به آن اندیشه از راه تعقل و از راه دل برسند که یک نماز باید برقرار بشود نه از راه اجبار طبعاً آن غایت آمال ماست ولی این غایت آمال باید سیر طبیعی‌اش را طی کند نه با کتک و زور و تحمیل و ...

- با توجه به اینکه شما در مقدمه کتاب تأملی بر مسئله وحدت از دیرباز تا دیروز اشاره داشته اید که فعالیت حول محور وحدت را فعالیتی از روی دل می‌دانید و مدتی زیاد هم هست که در این وادی مشغولید بفرمایید که اولین جرقه‌های اندیشه وحدت اسلامی از چه زمان و چگونه در شما ایجاد شد؟



وحدت اسلامی
که تقریب مذاهب
اسلامی به دنبالش
است این است
که ۴ مذهب یا ۵
مذهب یا ۶ مذهب
یا هر چند مذهب
اسلامی که میانی
اصلی یکدیگر را
می پذیرند بتوانند
۷ تا هشت نماز با
هم داشته باشند
ارزش آن ۴ نمازی
که همدیگر را
می پذیرند بدون
آنکه به یکدیگر
سنگ بزنند و لگد
بزنند و بد و بیراه
بگویند بیشتر از
ارزش یک نماز
اجباری است اما
قطعا اگر روزی
مسلمانان به آن
همگرای و به آن
اندیشه از راه تعقل
و از راه دل برسند
که یک نماز باید
برقرار بشود نه از
راه اجبار طبعاً آن
غایت آمال ماست
ولی این غایت آمال
باید سیر طبیعی اش
را طی کند نه
با کتک و زور و
تحمیل

جهان اسلام پرچمدار و پیش آهنگ بیشتر نهضت‌های علمی و حرکت‌های اجتماعی بوده است یعنی اگر بخواهیم شاخصه‌هایی برای تمدن برتر در حوزه‌های علم، فرهنگ، رفاه مردم، تحلیل بین مردم و حاکمیت، بنگاریم جهان اسلام یکی از بهترین تمدن‌های بشری را در دوره‌ای از تاریخ داشته است و شاید در دورانی برترین تمدن بشری به شمار می‌رفته است. بعد از مدتی این فرادستی را از دست داد ولی مدتی طول کشید تا متوجه شد که این فرادستی را از دست داده است یعنی آن موقعی که تمدن غرب از تمدن اسلامی جلوتر افتاد. تا مدتها نظام‌های سیاسی حاکم بر جهان اسلام متوجه این پیش دستی نشدند وقتی متوجه شدند که فاصله زیادی میان این دو تمدن همواره رقیب، پیش آمد. نشانه این رقابت دائمی این است که ما مناسباتی را که میان تمدن اسلامی و تمدن غرب مشاهده می‌کنیم میان تمدن اسلامی و مثلا تمدن چین نمی‌بینیم با آنکه چین در حوزه تمدنی کنفوسیوس و بودایی است و غرب در حوزه تمدن یهودی مسیحی است و به ظاهر باید ما نزدیکی و روابط مسالمت آمیز بیشتری با تمدن غرب داشته باشیم با توجه به نزدیکی میان ما و مسیحیت و یهودیت به عنوان اهل ادیان ابراهیمی اما می‌بینیم

این سوال، سوال جالب و خیلی سخت است، شاید این جرقه برمی‌گردد به اولین مطالعات من، در دوران ابتدایی، مأموریتی خارج از کشور برای پدرم پیش آمد و ما هم به همراه ایشان به خارج از کشور سفر کردیم. این مدتی که خارج بودیم به طور طبیعی معاشرت ما محدود بود زیرا نه از خویشان کسی بود و نه از دوستان هم زبان. بخشی از فرصت فراغت من خواهی نخواهی، مصروف مطالعه کتبی شد که در کتابخانه پدرم بود. آن کتاب ها، شاید آن موقع برای سن من نوشته نشده بود. بخشی از این کتب مربوط به تاریخ اسلام بودند و بعضی از واژه‌های آن را هم متوجه نمی‌شدم، مثل کتاب محمد پیامبری که باید از نو شناخت از یک نویسنده خارجی رومانی الاصل و دیگری کتاب عایشه بعد از پیغمبر این کتابها به تدریج شاکیه مطالعات بعدی من را ساختند، وقتی من این کتابها را می‌خواندم به اقتضای سنم از پیروزیهای مسلمانان که خودم را در آنها شریک می‌دانستم و خودم را میراث‌دار می‌دانستم، با همان کوچکی‌ام از افتخارات و از فتوحات لذت می‌بردم، و بالطبع این سوال برایم پیش می‌آمد که چرا الان ما اینگونه نیستیم. و چون خارج از کشور هم بودم این فرودستی شرق و جهان اسلام و ایران را نسبت به فرهنگ و تمدن غرب، با همان برداشتهای کودکانه خودم حس می‌کردم این به طور طبیعی من را به سوی این مسئله برد که شاید در آن موقع، یکی از عوامل عمده و ملموس پیروزیها و فرادستیهای مسلمانان، همداستانی‌شان با یکدیگر بوده است. و به تدریج نسبت به هر آنچه که این هم داستانیها را برهم زد و هر آن چه که نمی‌گذارد این هم داستانیها مجددا برپا شود احساس نفرت پیدا کردم و این آغازی شد برای مطالعات بعدی و بعدی و بعدی .

در کشورهای مختلف زندگی کردم، و بنابر اقتضائات متفاوت با مسلمانان از مذاهب مختلف دوست، آشنا و هم اتاق شدم و همه اینها به هر حال تأثیر داشتند.

- حضرت‌عالی چه عواملی را زمینه ساز و علت شکل‌گیری جنبش اتحاد اسلام می‌دانید؟

این جنبش متعلق به قرن ۱۳ و ۱۴ است، جنبشی است در راستای تکاپوی شرق اسلامی یا جهان اسلام در رویارویی با فرادستی و زیاده خواهی غرب. جهان اسلام تا مدتها به حق، خود را تمدن برتر می‌انگاشت، یعنی در یک دورانی

عثمانیها به دلیل اینکه جنگهایشان زودتر اتفاق افتاد زودتر متوجه شدند ولی ما شاید در جنگهای ایران و روس کاملاً متوجه شدیم که از غرب عقب افتاده‌ایم و چقدر آنها جلو افتاده‌اند و شاید صد سال زودتر از ما، عثمانیها متوجه این مسئله شده بودند

که مناسبات مسلمین با تمدن چین در مجموع خیلی مسالمت آمیزتر بوده است در قیاس با تمدن غرب مسیحی.

مثلاً در شهرهای بزرگ چین، همواره مسلمانان از دیرباز کولونیها و محله‌های مسلمان‌نشین داشته‌اند و اسلام در تمام شرق دور کمابیش پایگاه‌های قابل ملاحظه‌ای از قرون نخستین باز کرد اما تا قبل از دوران جدید شما در اروپای غربی هیچ کولونی مسلمان‌نشینی نمی‌بینید و هیچ محله مسلمان‌نشینی مثلاً در لندن یا پاریس یا برلین تا قبل از دوران معاصر نمی‌بینید.

به هر حال این دو تمدن از ابتدا با هم رقابت داشتند، جهان اسلام برای سالیان دراز تفوق داشت بعد از مدتی این تفوق را از دست داد و این از دست دادن در یک فرآیندی بود همانطور که آن به دست آوردن در یک فرآیند بود، مجموعه‌ای از حوادث منجر به از دست دادن این تفوق شد و این مجموعه‌ای از حوادث را می‌توان از آغاز رنسانس تا اکتشافات جغرافیایی در اروپای غربی محاسبه کرد یعنی فتح قسطنطنیه، مهاجرت پاره‌ای از اندیشمندان بیزانس به اروپای غربی بالاخص ایتالیا، آغاز رنسانس، سپس اصلاح دینی، و سپس حمل اصلاحات دینی و دستاوردهای علمی و فرهنگی رنسانس، و سپس صنعت چاپ در سراسر اروپا (یعنی نفس اختراع چاپ و نقشی که چاپ در تحول اجتماعی در اروپا داشت بسیار قابل توجه است یعنی اگر رنسانس و اصلاح دینی اتفاق می‌افتاد ولی هنوز صنعت چاپ نبود، در میان نخبگان محصور می‌ماند ولی این صنعت، اینها را به کوچه پس کوچه‌های اروپا کشاند) سپس اکتشافات جغرافیایی، سپس انقلاب صنعتی، سپس انقلاب آمریکا، سپس انقلاب فرانسه‌الی آخر.

این یک فرآیند طولانی مدت بود که جهان غرب را به صورت یک جهان فرادست درآورد مسلمانان آرام آرام با

شکستهایی که در میدانهای جنگ متحمل شدند و عادت به این شکستها نداشتند متوجه این فرادستی شدند چرا که پیروزی جنگ فقط وابسته به شجاعت نیست بلکه وابسته است به سلاحهایی که به کار می‌رفت، آرایشهای جنگی، جمع‌آوری سپاه، تأمین آذوقه، لجستیک، دانشی که این سلاحهای جدید را ایجاد می‌کند، و همه اینها نشان از یک تمدنی است که این پیروزیها را پدید می‌آورد. ایران و عثمانی در میدانهای جنگ متوجه شدند که عقب افتاده‌اند و به چه میزان عقب افتاده‌اند. عثمانیها به دلیل اینکه جنگهایشان زودتر اتفاق افتاد زودتر متوجه شدند ولی ما شاید در جنگهای ایران و روس کاملاً متوجه شدیم که از غرب عقب افتاده‌ایم و چقدر آنها جلو افتاده‌اند و شاید صد سال زودتر از ما، عثمانیها متوجه این مسئله شده بودند.

اما بعضاً به روی خودشان نمی‌آوردند مثل یک آدمی که مریض شده باشد ولی از ترس اینکه این بیماری خیلی شدید شده یا از معالجه اش وحشت داشته باشد به روی خودش نمی‌آورد و به طبیب مراجعه نمی‌کند. به هر حال جنبش اتحاد اسلام در کنار جنبشهای متعدد دیگر در این دوران پدید آمد یعنی جهان اسلام خواست که این عقب ماندگی را جبران کند و در این راستا مسلمانان به علت یابی و چند و چون این عقب افتادگی پرداختند و با خود گفتند چرا عقب افتاده‌ایم؟ چه شد که آنها جلو افتاده‌اند؟ این چند و چونها نظارت و گرایشهای مختلفی را ایجاد کرد. می‌توان گفت در رابطه با غرب گرایشهای مختلف پدید آمد: گرایشی به انکار غرب برخاست و در واقع خواست با حذف غرب از نظرگاه خودش، آن را از جهان خودش حذف کند و این گرایش محکوم به شکست است. این گرایش، غرب‌گریزی است و ما ادامه این غرب‌گریزی را مدتها بعد در غرب‌ستیزی می‌بینیم و این گرایش شاید انگیزه‌های عالی‌ای داشت



ستیز و به همین دلیل در تمام مبارزات جهان اسلام علیه استعمار حضور دارد، این جنبش جنبشی است اسلامی که در دوران خودش بر خلافت اسلام به عنوان یک محور سیاسی برای مقابله با دشمنان جهان اسلام تکیه دارد زیرا در آن زمان مهم‌ترین واحد سیاسی قابل عرض اندام حاکمیت عثمانی بود که داعیه خلافت اسلامی هم داشت بنابراین جنبش اتحاد اسلام با همه انتقادات و نقد‌های به جایی که برخلاف عثمانی داشت و این نقاط انتقاد را برای خود محفوظ می‌داشت اما به امر واقع تن داده بود و با واقع بینی پذیرفت که فعلا تنها واحد سیاسی‌ای که می‌توان برای مبارزه با استعمار و زیاده خواهی‌های غرب بر آن تکیه کرد همین خلافت عثمانی است و جنبش اتحاد اسلام، جنبشی است وحدت گرا، به این معنا که این جنبش معتقد است از عوامل انکار و ضعف جهان اسلام، تجزیه و جداییها و ناهمساز گریهاست و به همین دلیل وحدت اسلامی را هم در سرلوحه اهداف خودش قرار داد.

- این عکس‌العملی که در مقابل جهان غرب بود جنبش اتحاد اسلام را شکل داد و سپس وحدت اسلامی در تفکرات و اندیشه‌های آنان وارد شد؟ یا اینکه تفکر

ولی انگیزه‌های ثمربخشی نداشت و این در واقع سردر برف کردن برای ندیدن دشمن است حال آنکه دشمن تمام هیکل شما را می‌بیند، این غرب‌گریزی را من و شما اگرچه ندیده ایم اما نشانه‌ها و خاطراتش را شنیده ایم و خوانده ایم از نگذاشتن بچه‌ها برای رفتن به مدارس جدید گرفته تا تحریم زبانهای خارجی، از تحریم زبانهای اروپایی گرفته تا تحریم پنکه و بلندگو، و مثلا اینکه چاپخانه چگونه اجازه پیدا کرد وارد شود خود قصه جالبی است، لذا می‌توانیم بگوییم غرب ستیزی ادامه غرب‌گریزی است.

نگرش دیگری که ایجاد شد غرب‌گرایی بود آنها می‌گفتند که امر واقع را بپذیریم و تسلیم امر واقع شویم و امر واقع این است که غرب تمدن برتر است و ما برای اینکه در این برتری شرکت کنیم بایستی ارزشهای این تمدن را هم بپذیریم که اوج غرب‌گرایی همان غرب زدگی است البته بین غرب‌گرایی و غرب زدگی مثل غرب‌گریزی و غرب ستیزی فاصله‌هایی است و غرب زدگی در آن گفته مشهور رجل سیاسی ایران خلاصه می‌شود که باید از نوک مو تا ناخن پاهای غربی شویم تا به هر حال بتوانیم پرسر سفره این تجدد و تمدن بنشینیم و در کشورهای اسلامی از جمله ایران، مصر، ترکیه، افغانستان، و نمونه‌های برجسته‌ای از این نظریه به حاکمیت هم می‌رسد.

نگرش سوم، غرب شناسی بود این نگرش نه قائل به گریز و ستیز و نه قائل به غرب‌گرایی و غرب زدگی بود. این نگرش می‌گفت: به هر حال تمدن و فرهنگ را باید شناخت و دستاوردهای مثبتش را باید استخراج کرد، آنچه را که می‌شود به کار بست باید به کار بست و آنچه با ذائقه و هاضمه ما جور در نمی‌آید نباید پذیرفت، جنبش اتحاد اسلام، در مجموع می‌تواند در دسته سوم قرار گیرد، این جنبش جنبشی است اصلاح طلب و تمام رجال این جنبش به دنبال دگرگونی جهان اسلام بودند تا از آن فرودستی و انحطاط در بیایند، این جنبش جنبشی است استعمار

اگر بخواهیم به زبان سیاسی امروز، جنبش اتحاد اسلام را ترجمه کنیم باید بگوییم جنبش اسلام‌گرا.





شیخ محمد عبده، عالمی است مصری؛ او خطاب به سید جمال می‌گوید: من پدر جسمانی‌ای دارم که آورده من را به دنیا روح من را شکل داد که تو باشی! و او هم به دنبال سید جمال راه می‌افتد به فرانسه می‌رود و سپس به لبنان

وحدت درون این گروه بود و سپس در مقابل غرب هم یک استراتژی را شکل دادند؟

جنبش اتحاد اسلام، محصول رویارویی با زیاده خواهیهای غرب بود یعنی جنبش اتحاد اسلام، یک جنبش صرفاً وحدت‌گرای مذهبی نیست و به همین دلیل این جنبش مرزبندیهای مشخصی با برنامه‌های دارالتقرب مذاهب اسلامی دارد چرا که دارالتقرب مذاهب اسلامی یک جنبش کاملاً مذهبی است و در حوزه مذاهب اسلامی کار می‌کند اما جنبش اتحاد اسلام در واقع حاصل فعالیت‌های از اصلاح‌طلبان اسلام‌گراست. اتحاد اسلام در واقع ترجمه‌پان‌اسلامیسم است که غرب به اینها داده است و ترجمه‌اش در آن زمان شده است اتحاد اسلام یا همان الجامعه الاسلامیه.

اما اگر بخواهیم به زبان سیاسی امروز، جنبش اتحاد اسلام را ترجمه کنیم باید بگوییم جنبش اسلام‌گرا. و ما بعضاً این جنبش را با بحث وحدت یکی می‌گیریم در حالی که وحدت یکی از اجزاء و عناصر این جنبش است. و در واقع این جنبش زائیده درد دین‌عده‌ای آگاهان مسلمان بود که متوجه قضایا شدند و می‌خواستند جهان اسلام از این فلاکت به درآید و نیز متوجه بودند که این فلاکت با انکار و نادیده‌انگاری تفوق غرب و یا با ستیز دائم با جهان غرب امکان‌پذیر نیست لذا باید غرب را شناخت و دستاوردهایش را حتی الامکان بومی‌سازی کرد و آن دستاوردهای غرب را که به درد ذائقه جهان اسلامی نمی‌خورد باید کنار گذاشت و مجدداً تمدن و فرهنگ اسلامی را احیا کرد به همین دلیل مشاهده می‌کنیم عناصر مهم و کلیدی و تاثیرگذار، با غرب به خوبی آشنا هستند. بعضی‌شان سالها در اروپای غربی به سر برده‌اند مثل سیدجمال الدین اسدآبادی، محمد نامق کمال، شیخ محمد عبده، سلطان عبدالحمید و اینها بعضاً چند زبان‌روپایی را به خوبی تکلم می‌کنند، بعضی‌هایشان آثار اندیشمندان اروپایی را به زبانهای اسلامی (عربی و ترکی و فارسی و...) ترجمه کرده‌اند.

لذا وحدت اسلامی بخشی از جنبش اتحاد اسلام است نه اینکه جنبش اتحاد اسلام برآمده از مسئله وحدت باشد به عبارت دیگر جنبش اتحاد اسلام می‌خواست جهان اسلام بر عقب‌ماندگی‌هایش غلبه کند و در این راستا بر وحدت اسلامی تکیه می‌کردند چرا که رهبرانش آدمهای قوی‌تر زمان خودشان و نخبگان زمان خودشان بودند و اینها متوجه شده بودند که تجزیه جهان اسلام و درگیریهای داخلی جهان اسلام چقدر به ضعف و فرودستی بیشتر

و بیشترجهان اسلام کمک می‌کند. به همین دلیل آنها وحدت اسلامی را تبلیغ می‌کردند و از آن حمایت و دفاع می‌کردند. تبلیغات و فرهنگ سازی این جنبش ادبیاتی را به وجود آورد که در هیچ دوره دیگری نه قبل و نه بعد نداریم ما در این دوران می‌بینیم اشعار و نوشته‌هایی پدید آمد که در آن محترمت و مقدسات مذاهب مختلف یاد می‌شود به طور مثال شاعر عثمانی سنی مذهب در اشعارش به وفور از مقدسات و محترمت شیعی و شاخصه‌های فرهنگ شیعی یاد می‌کند و آنها را به کار می‌گیرد یا شاعر ایرانی شیعی مذهب، از شاخصه‌های فرهنگ مذهبی سنی در اشعار و نوشته‌هایش یاد می‌کند و به کار می‌گیرد در حالی که بعدش و حتی الان ما شاهد اینگونه موارد نیستیم، شما الان کمتر شاعری مثل مرحوم ادیب الممالک فراهانی پیدا می‌کنید که از صحابه و خلفای راشدین با آن ادبیات شور انگیزی که در دیوانش یاد کرده است یاد کند، و یا مثل نامق کمال و محمد عاکف ارسوی از شاخصه‌های شیعی مثل شهدای کربلا و حسین بن علی(ع) یاد کند و اینها همه دست به دست هم داده بودند و یک پازل فرهنگ سازی اتحاد اسلام را ساختند ولی این فرهنگ سازی که اگر نگوییم بی‌نظیر بود، در جای خودش کم نظیر بود- بعد از مدتی متوقف شد اما در آن دورانی که فعال و نشیط بود ثمره‌ای داشت که نمونه‌هایش در تاریخ جهان اسلام به ندرت یافت می‌شود. علمای بزرگ شیعه و مراجع شیعه که شاهان شیعه را محل نمی‌گذاشتند نامه‌های جدی در تأیید و حمایت از خلیفه عثمانی می‌نگارند یا اصلاً طرح می‌دهند یا اصلاً نظریه می‌دهند مثلاً مجتهد لاری طرح می‌دهد که ما باید با خلیفه عثمانی بیعت کنیم یا علمای نجف (که نمونه‌هایی از آنها در خلال جنگ جهانی اول موجود است) در مکاتباتی که با خلافت عثمانی دارند مشروعیتی را که کمتر نصیب حاکمیت‌های شیعی کرده‌اند بر امپراتوری عثمانی در آن برهه می‌بذول می‌دارند و باید توجه داشته باشیم که اینها یک شبه اتفاق نیفتاده است بلکه یک فرهنگ سازی‌ای در طول این چند دهه توسط رجال اتحاد اسلام انجام شد که ما ثمره‌اش را در ادبیات، در فتاوی‌های مذهبی، در باورها و ... می‌بینیم.

-لطفاً بفرمایید مقداری در مورد شخصیت‌های اصلی و برجسته و تاثیرگذار این جنبش توضیحاتی برای مخاطبان ما داشته باشید.
رجال این جنبش، تعدادشان زیاد بوده است،

همه در یک سطح نبوده اند، جنسهایشان هم مختلف بود، این جنبش یک حزب سیاسی که نبود به همین دلیل شخصیت‌های مختلفی تمام عمرشان را در خدمت این جنبش مصروف داشته‌اند یا در شمار داعیه داران جنبش اتحاد اسلام درمی‌آیند. در میان کسانی که به گونه‌ای این جنبش را داعیه‌داری کردند از روشنفکران مذهبی، گرفته تا روحانی، تا امیر، تا سلطان، تا شاهزاده وجود داشته است.

نمونه برجسته و بارز و مشهورش که واقف هستید سید جمال الدین روشنفکر مذهبی‌ای که یک دستش در افغانستان است یک دستش در پاریس، زمانی در عتبات است و زمانی در آستانه یا استانبول، یک موقع در ایران است یک موقع در روسیه، سالی چند در فرانسه است و ماهی چند در انگلستان به چند زبان تکلم می‌کند، شعر می‌گوید، می‌نویسد، صحبت می‌کند، روزنامه منتشر می‌کند، فریاد می‌زند، کتک می‌خورد، در شهر عبدالعظیم حسنی به او جسارت می‌شود، اذیت می‌شود، تبعید می‌شود.

شیخ محمد عبده، عالمی است مصری؛ او خطاب به سید جمال می‌گوید: من پدر جسمانی‌ای دارم که جسم من را به دنیا آورده است و پدری روحانی دارم که روح من را شکل داد که تو باشی! و او هم به دنبال سیدجمال راه می‌افتد به فرانسه می‌رود و سپس به لبنان.

یا محمد نامق کمال که یک روشنفکر ادیب اسلام‌گرای عثمانی است و جزء طبقه به قول امروزیها تکنوکرات، و به قول قدیمیها دیوانی عثمانی است، خارج می‌رود، تبعید می‌شود روزنامه چاپ می‌کند، کتاب می‌نویسد، روح القوانین منتسکیو را ترجمه می‌کند، نمایشنامه روی سن

می‌برد، زندان می‌کشد و در غربت هم می‌میرد. مثل خود سلطان حمید که پادشاه است، خلیفه عثمانی است، به هر حال او یک سلطان است نه یک روشنفکر آزاد، همان بحث نظام و نهضت، او یک سری محدودیتها و یک سری قیدهایی دارد که طبعاً روشنفکرانی مثل سیدجمال و شیخ محمد عبده ندارند اما در عین حال در دعوتش به اتحاد اسلام صمیمی است اگر چه این دعوت در راستای سیاستهای او برای حفظ خلافت عثمانی است اما از یاد نبریم که خود خلافت عثمانی باز یکی از اصول جنبش اتحاد اسلام است.

مثلاً شیخ رئیس قاجار شاهزاده قجری و مجتهد شیعی یا ادیب الممالک فراهانی شاعر و فرهیخته ایرانی است یا مثلاً محمد عاکف ارسوی، شاعر و اندیشمند بزرگ اسلام‌گرای عثمانی، و... همانطور که ملاحظه کردید اینها از طیفهای مختلف هستند، از جایگاه‌های مختلف هستند و همین جایگاه‌شان در موضع گیریهایشان خیلی تأثیر دارد و موضع‌گیری مختلفی هم داشته‌اند اما چیزی که آن را جمع می‌کند و نقطه اشتراک تمام این تنوعها و اختلافهاست، دل دادنشان به اسلام و دغدغه و نگرانی‌شان برای مسلمین است.

– علت افول و عدم تداوم این جریان چه بود؟ و این افول و عدم تداوم تا چه اندازه با خلافت عثمانی و فروپاشی آن ارتباط داشت؟

به نکته جالب و خیلی خوبی اشاره داشتید. جنبش اتحاد اسلام وقتی از میان رفت، نظریه‌پردازان داخل و خارج جهان اسلام، این جنبش را پایان یافته انگاشتند، اما رویدادهای چندین دهه بعد نشان داد که این جنبش در واقع در اغماء فرو رفته

جنبش اتحاد اسلام با همه انتقادات و نقد های به جایی که بر خلافت عثمانی داشت و این نقاط انتقاد را برای خود محفوظ می‌داشت اما به امر واقع تن داده بود و با واقع‌بینی پذیرفت که فعلاً تنها واحد سیاسی‌ای که می‌توان برای مبارزه با استعمار و زیاده خواهیهای غرب بر آن تکیه کرد همین خلافت عثمانی است و جنبش اتحاد اسلام، جنبشی است وحدت‌گرا، به این معنا که این جنبش معتقد است از عوامل انکار و ضعف جهان اسلام، تجزیه و جداییها و ناهم‌سازگریهاست و به همین دلیل وحدت اسلامی را هم در سرلوحه اهداف خودش قرار داد



سید جمال به قول امروزها یک شخصیت کاریزمایی داشت. آدمی بود که آنطور که نقل می کنند وقتی صحبت می کرد قلوب و عقول را مسحور و مجذوب می کرد، با دانش جدید آشنایی خوبی داشت، مبانی عقیدتی اش قوی بود، سراسر گفته ها و نوشته هایش از عشق عجیب به اعتلای کلمه توحید، و توحید کلمه مسلمانان لیریز بود، یعنی واقعا عاشق کارش بود، درد داشت، می گریست، فریاد می زد، می نوشت بعضا شب از روز نمی شناخت

بود و نمرده بود، و مجدداً این جنبش در شکلی دیگر احساس شد و می توان این دوره اغماء را دوره های مابین پایان گرفتن جنبش اتحاد اسلام و دوران بیداری اسلامی دانست. آنچه که امروز تحت عنوان بیداری اسلامی مطرح است و نمایش بارز و پیروزش انقلاب اسلامی ایران است در واقع به نوعی امتداد همان جنبش اتحاد اسلام است، و باز هم تأکید می کنم که جنبش اتحاد اسلام، در واقع یعنی جنبش اسلام گرایی، و بیداری اسلامی باز همان اسلام گرایی است و این دو با هم پیوندهای گسست ناپذیر دارند و بی جهت نیست که شما در جهان شیعی هیچ حرکت اسلامی سیاسی ای را نمی بینید که به نوعی خودش را به سید جمال الدین پیوند نزند و در جهان سنی هیچ حرکت سیاسی اسلامی را نمی بینید که در حوزه اصلاح طلبی باشد و خودش را به شیخ محمد عبده پیوند نزند و باز در جهان ترک هیچ حرکت اسلامی سیاسی را نمی بیند که خودش را به محمد نامق کمال پیوند نزند. یعنی رهبران جنبش اتحاد اسلام برای نهضت بیداری جهان اسلام همواره عزیز شمرده شدند، اسلام گراهای ترکیه امروز خودشان را از نسل نامق کمال و ارسوی می دانند، اسلام گراهای جهان عرب، به نوعی خودشان را با عبده پیوند می زنند و اسلام گراهای جهان شیعه نیز پیوند خودشان را با سیدجمال ابراز می دارند پس این دو تا جنبش در واقع باهم ارتباط دارند اما چه شد که جنبش اتحاد اسلام با آن همه نشاط به یک اغماء فرو رفت و بعضیها گمان کردند که مرگ حرکت های اسلامی است و بعد از این حرکت اسلامی جدی ای در جهان اسلام اتفاق نخواهد افتاد، بخش قابل ملاحظه اش برمی گردد به تبعات جنگ جهانی اول، بزرگ ترین پیامد این جنگ برای جهان اسلام از بین رفتن امپراتوری عثمانی است.

فرآیند احیاء جنبش و عوامل احیاکننده این جنبش را چگونه ارزیابی می کنید؟
خیلیها چنین اندیشیده اند که بعد از فروپاشی خلافت عثمانی و تغییر جهت نظام خلافت در شبه قاره هند که دیگر حرکت اسلامی جدید به نحوی که بتواند در جهان اسلام تأثیرگذار باشد به وجود نخواهد آمد زیرا بدیلهایی که به وجود آمدند به سرعت منکوب و متلاشی شدند مثل نهضت اخوان المسلمین که سرانجام در مصر حکومت غیرمذهبی و در ستیز با حرکت های مذهبی بر سرکار آمد. جنبش خلافت، توجه خود را از جهان اسلام به داخل شبه قاره محدود کرده، در عربستان، حرکت، خودش را داعیه دارمذهب و به نوعی چانشین نظام سیاسی مذهبی قرار داد که مورد تأیید قاطبه مسلمانان نبود. جنبش های غرب گرا، حکومت های غرب گرا، حرکتها و جذابیت های

نهضت های چپ مثل سوسیالیستها و کمونیستها. جنبش اتحاد اسلام یک پایگاه سیاسی مهم را از دست داد در حالی که حرکت های دیگر پایگاه سیاسی به دست آوردند یا به نوعی در حاکمیت های جدید شریک شدند یعنی در ترکیه ای که چانشین عثمانی شده، پان ترکیسم، غرب گراها و آنهایی که اسلام را انکار می کردند سهم گرفتند در حالی که اتحاد اسلامها به انزوا رانده شدند. در ایران با روی کار آمدن رژیم پهلوی اسلام گراها به گوشه ای رانده و قلع و قمع شدند ولی در عوض پان ایرانیستها و غرب گراها از حاکمیت جدید سهم گرفتند و مارکسیستها نیز در ایران فعالیت داشتند و به نوعی در عرصه اجتماعی حضور پیدا کردند ولی اسلام گراها در واقع به انزوا کشیده شدند یعنی با نابودی خلافت عثمانی و روی کار آمدن نظام های غیرمذهبی چه با آرم مثل آنچه که در ترکیه روی کار آمد و چه بدون آرم غیرمذهبی مثل آنچه که در ایران و یا جاهای دیگر اتفاق افتاد به ظاهر در قانون اساسی شان غیرمذهبی نبودند و دین رسمی اسلام بود ولی در عمل با نظام لائیک فرقی نداشتند، اسلام گراها به انزوا کشیده شدند، از آن طرف اتفاقات پیچیده ای که در حجاز افتاد و به نوعی در خمودی حرکت جنبش اتحاد اسلام مؤثر بود و در واقع میدان داری حرکت مذهبی در یک عرصه دیگری واقع شد و یک سری عوامل ریز و درشت دیگری دست به دست هم دادند تا این جنبش از حالت نشاط و فعالیت خارج شود مضافاً که رهبران اصلی جنبش هم سالها بود عمرشان به سر آمده بود.

امپراتوری عثمانی از بین رفته است و دهها کشور جدید ایجاد شده است که بخش قابل ملاحظه ای از این کشورها زیر سلطه مستقیم استعمار است مثل عراق، سوریه، فلسطین، هندوستان مسلمان، شمال آفریقا، همه اینها به نوعی تقسیم شدند بین انگلستان و فرانسه، و کشورهایی که آزاد هستند به نوعی زیر نفوذ پیروزمندان جنگ جهانی اول هستند مثل ایران و ترکیه. شاید حرکت های دیگری داشتیم که در کنار جنبش اتحاد اسلام فعالیت می کردند مثل پان ایرانیسم، پان عربیسم، پان ترکیسم، طرفداران جدایی دین از سیاست، طرفداران لائیسیته یا لائیک، و یا بعدها طرفداران

نهضت‌های چپ جهانی همه با هم دست به دست داده بودند تا اینگونه ترسیم کنند که دیگر اسلام به عنوان یک قدرت سیاسی از عرصه حیات اجتماعی بیرون رفته است.

من در کتاب «تاملی بر مسئله وحدت از دیرباز تا دیروز با تکیه بر جنبش اتحاد اسلام» اشاره کرده‌ام به نوشتاری از مرحوم پروفیسور فلاتوری، از یکی از کتابهایی که در دبیرستانهای آلمان تدریس می‌شود راجع به جهان اسلام، همین چند دهه پیش، شما اگر آن را مطالعه کنید متوجه عرایض من می‌شوید در آن کتاب، نویسنده یا نویسندگان، به خوانندگان خود که دانش‌آموزان آلمانی هستند اینطور می‌گویند، با از بین رفتن خلافت عثمانی و پیروزی جنبش غرب‌گرا در ترکیه، ما شکست‌هایی را که از مسلمانان خوردیم جبران کردیم و دوباره اسلام را به عقب راندیم در حالی که اسلام تادل اروپا ما را تهدید می‌کرد دیگر اسلام نمی‌تواند خطری برای ما حساب شود تا اینکه در ایران، انقلابی به وقوع پیوست. یعنی انقلاب ایران را در امتداد همان خطر و تهدید که چند سده قبل از ناحیه عثمانی احساس می‌کرده‌اند می‌دانند و معرفی می‌کنند، به عبارت دیگر ظاهر قضیه این بود که دیگر اسلام به عنوان یک حرکت مطرح در عرصه سیاست جهانی و جهان اسلام نیست و نهایتاً یک سری فعالیت‌های مذهبی شخصی، یا یک سری وعظ و خطابه و دست آخر در حد احزاب کوچک اسلام‌گرا، اما دیدیم که اینطور نشد، نهضت اندیشه‌ای که در مصر توسط اخوان المسلمین به راه افتاد اگر چه تشکل سیاسی‌اش در هم کوبیده شد اما دستاوردهایش با قوت اندیشه‌ای‌اش منتشر شد، در ایران نیز تأثیر گذاشت، سپس حرکت‌های اسلامی به تدریج در ایران نیز شکل گرفت، سپس گروه‌های دیگری شکل گرفتند اما نقطه عطف غیرقابل تردید - چه برای مخالفان و چه برای موافقان - همان انقلاب اسلامی است در نهضت بیداری مسلمانان، بعد از انقلاب اسلامی ایران ما شاهد جنب و جوشی هستیم که همچنان علی‌رغم طیف‌های مختلف و گونه‌های متفاوت آن بیداری اتفاق افتاد.

شما حساب کنید بیش از ۸۰ سال است که خلافت عثمانی از بین رفته است، در طول این ۸۰ سال، گام به گام غرب‌گرایی در جهان اسلام ترویج شد اما شما در حال حاضر می‌بینید که یک خیزش به سوی اسلام، در جهان اسلام اتفاق افتاده است و این چیزی نبود که آن را پیش‌بینی کنند مثلاً پیش‌بینی کنند بعد از ۸۰ سال، در ترکیه، اسلام‌گراها بر سر کار بیایند و این اصلاً در محاسباتشان نمی‌گنجد

یا اینکه در ایران انقلاب اسلامی به وجود بیاید، اتفاقات سه دهه اخیر برایشان غیر قابل پیش‌بینی بود، یعنی محاسبات قبلی، با وقوع انقلاب اسلامی ایران، به یکباره به هم ریخت، معادلات جدیدی وارد عرصه شد که منتظرش نبودند.

– لطفاً کمی در مورد پراکندگی جغرافیایی، و خاستگاه این جنبش و گستره نفوذ آن توضیحاتی بفرمایید.

به طور طبیعی مرکز این جنبش در امپراتوری عثمانی بود و به همین دلیل بیشتر رجال و چهره‌های برجسته این جنبش یا به نوعی با استانبول در ارتباط بوده‌اند یا مدتی را در استانبول به سر برده‌اند.

سپس در کانونهای بزرگ و تأثیرگذار مثل مصر، سوریه و عراق به عنوان کانون بزرگ علمای شیعه، و سپس تهران و همچنین در بزرگ‌ترین شهرهای اسلامی مانند استانبول، قاهره، بغداد، کربلا، نجف، تهران و شهرهایی مانند دهلی، شما حرکت‌های جنبش اتحاد اسلام و اثر این جنبش را می‌بینید. همچنین در ده کوره‌هایی در روسیه تزاری، در قفقاز و آسیای مرکزی و یا بیابانهایی در شمال آفریقا جنبش اتحاد اسلام حضور و ظهور دارد و این ظهور و بروز با ترجمان این جنبش به زبان امروز یعنی اسلام‌گرایی؛ هر جایی که در قرن ۱۳

ما چنانچه بخواهیم به صورت راهبرد به تقریب نگاه کنیم طبیعتاً یک سری از مبانی اختلاف برانگیز باید به صورت ریشه‌ای حل شوند ولی اگر به صورت تاکتیک داریم عمل می‌کنیم لازم نیست به صورت ریشه‌ای حل شود و می‌توانیم بگوییم که ما در همه چیز با هم اختلاف داریم و مثلاً در این مسئله، وحدت می‌کنیم





و ۱۴ حرکت، اندیشه، کتاب و اثر، تظاهرات، مبارزه مسلحانه و هر تکاپوی دائمی با ماهیت اسلامی که شما مشاهده می کنید جزء جنبش اتحاد اسلام است.

- با توجه به اینکه شما قسمت زیادی از کتاب «ناملی بر مسئله وحدت، از دیرباز تا دیروز» را به «سید جمال الدین اسدآبادی» اختصاص داده اید جا دارد مقداری درباره ایشان صحبت کنید در مورد ایشان این سوال مطرح است که ایشان چه مؤلفه های فکری و روحی ای داشتند که اکثر شاگردان ایشان منشأ تحولات زیادی شدند مثل عبده و... به تعبیر دیگر راز گسترش و تاثیر گذاری افکار ایشان چه بود؟

این افرادی که نام بردیم، همه جزء شاگردان ایشان نبودند ولی به نوعی در پیوند با ایشان جای می گیرند. سید جمال به قول امروزیها یک شخصیت کاریزمایی داشت. آدمی بود که آنطور که نقل می کنند وقتی صحبت می کرد قلوب و عقول را مسحور و مجذوب می کرد، با دانش جدید آشنایی خوبی داشت، مبانی عقیدتی اش قوی بود، سراسر گفته ها و نوشته هایش از عشق عجیب به اعتلای کلمه توحید، و توحید کلمه مسلمانان لبریز بود، یعنی واقعا عاشق کارش بود، درد داشت، می گریست، فریاد می زد، می نوشت بعضا شب از روز نمی شناخت، خیلی جسور بود، خیلی ملاحظاتی هست که دست و پای انسان را می بندد، سید ذاتا شجاع بود و نوع زندگی اش ملاحظه های برایش باقی نگذاشته بود، یعنی در تمام عمرش ازدواج نکرد، فرزند نداشت. به همین دلیل آزاد بود، خیلی راحت داد و فریاد می کرد، یک جایی می گفتند که اگر کسی زیاد داد و فریاد می کند او را زن بدهید وقتی که زن گرفت و بچه دار شد یواش یواش آرام می شود! سید از هر دولت آزاد بود و به همین دلیل در به در، زندان به زندان، کوه به کوه حرف خودش را تبلیغ می کرد، هر جا هم که تشخیص می داد باید سر بزید سومی زد به همین دلیل کارهایی می کرد که بعضا بعدها برایش دستمایه پاره ای از اتهامات شد در حالی که خیلی از اینها را به نظر من باید جزء نکته های ویژه مثبت سید دانست این همان سر از پانشناختگی اش در رابطه با عشق او به اعتلای اسلام و مسلمین است، ملاحظه نام و مقام و اینکه چه می گویند و چه نمی گویند را نداشت؛ هر جا که احساس می کرد باید کاری انجام دهد انجام می داد؛ بعضا ممکن

است اشتباه بکند و اینگونه نیست که هر کاری کرد درست بود- ما به هیچ وجه نمی خواهیم از سید یک چهره قدسی بسازیم؛ همان بلایی که ما به آن دچاریم که یا شخص را آنقدر بالا می بریم به حدی که دیگر می ترسیم به او نگاه کنیم یا خیلی پایین می بریم و زیر پایمان له اش می کنیم چنانچه عده ای با سید اینگونه برخورد کردند عده ای اتهامات خیلی تند و تلخی به سید زدند و انواع و اقسام بیراهه ها را به او گفتند و عده ای هم خیلی خواستند سید را نستوه و بی عیب و بی خطا و بی نقص بدانند قطعاً مردی که بیشتر عمرش را در میانه میدان بوده، خیلی وقتها شده که به زمین افتاده است و حریف او را به زمین انداخته است اما مهم این است که سید مرتباً پاشده، و مرتباً درگیر شده است. و این شور و علاقه و خلوصش بود که طبیعتاً دلهای بیدار شناس و دلهای بینا را نسبت به خود علاقه مند و مجذوب می کرد این همه آدمیانی که در هند، در افغانستان، در ترکیه، در ایران و در جاهای دیگر مجذوب و مبلغ سید شدند اینها آدمهایی نیستند که قد و قواره شیفتگی داشته باشند، اینها همه برای خودشان کسی بودند مثلاً شیخ عبده آدم مراد بازی نبوده و وقتی که آنگونه سخن می گوید حالت مریدی که با مرادش سخن می گوید را نداشته است.

بلکه آدم بسیار عقلانی و بسیار خردورزی بوده و واقعا به سید و اندیشه هایش باور داشته است یعنی افرادی که به سید علاقه مند شده اند در سطحی نبوده اند که گرفتار بحث مراد و مریدی شده باشند و مجذوب سید شده باشند بلکه اینها همه برای خودشان داعیه دار و میدان دارهایی بودند ولی خلوص و درستی خیلی از دعاوی سید آنها را به سمت خود جلب کرد.

- کمی هم از بحث را به دانشگاه مذاهب خودمان ببریم، با توجه به اینکه شما مدتهاست که درس فرهنگ تقریب را در دانشگاه تدریس می کنید بفرمایید که چگونه می شود بدون اینکه احساسات دانشجویان تازه وارد تحریک شود و به عکس العمل وادار بشوند دانشجویانی را که طبع سلیمی دارند به شکل مناسبی با اینگونه مسائل مواجه کرد؟

مقدمتاً عرض کنم که بنده درس فرهنگ تقریب را که افتخار داشته ام چند سالی آن را تدریس کنم جزء مهم ترین دروس دانشگاه مذاهب اسلامی می شمارم یعنی یکی از مصادیق بارز ما

اگر در جامعه همگرایی مذهبی بیشتر شده باشد طبعاً دانشجویانی که نهایتاً به دانشگاه مذاهب می آیند از همگراترین دانشجویان شمرده می شوند و اگر در جامعه فرهنگ تقریب مذاهب آسیب دیده باشد طبعاً آن دانشجویانی که در آن سال وارد دانشگاه می شوند بر خوردار از بخشی از آن آسیب دیدگیها هستند

به الامتياز این دانشگاه با سایر دانشگاه‌ها، درس فرهنگ تقریب است وگرنه صرف تدریس فقه حنفی و فقه شافعی در کنار فقه امامیه، با آنچه که دانشگاه تقریب برای آن ساخته شد مناسبت ندارد، سالها قبل از تأسیس این دانشگاه، این رشته‌ها در دانشکده الهیات دانشگاه تهران تدریس می شد پس صرف وجود دو رشته در کنار هم با آنچه دانشگاه مذاهب برای آن تشکیل شد تناسب ندارد و آن خواسته را تأمین نمی‌کند. اما اینکه درس فرهنگ تقریب به چه شکل و در چه قالبی، به صورت واحدی یا به صورت غیر واحدی باشد قابل مطالعه و بررسی است.

می‌توان هر از چندگاهی توسط مسئولین دانشگاه و با رایزنی با اساتیدی که این درس را داشته اند و تعدادشان هم در خود دانشگاه قابل ملاحظه است هم اندیشیهایی جدیدی بکنند و طرحهای نویی را بیفکنند ولی خود درس فرهنگ تقریب، درس خیلی خوبی است اما در رابطه با سوالی که فرمودید باید عرض کنم که هر سال دانشجویانی که وارد این دانشگاه می‌شوند برآمده از فرهنگ مذهبی آن سالی هستند که وارد می‌شوند به همین دلیل ما بین ورودیهای مختلف، متوجه تمایز در تعاملشان با بحث وحدت و تقریب هستیم چه سالی اختلافات بیشتر است و چه سالهایی همگرایها بیشتر است و این به نوعی برآمده از فرهنگ مذهبی است که در خود جامعه است.

اگر در جامعه همگرایی مذهبی بیشتر شده باشد طبعاً دانشجویانی که نهایتاً به دانشگاه مذاهب می‌آیند از همگراترین دانشجویان شمرده می‌شوند و اگر در جامعه فرهنگ تقریب مذاهب آسیب دیده باشد طبعاً آن دانشجویانی که در آن سال وارد دانشگاه می‌شوند برخوردار از بخشی از آن آسیب دیدگیها هستند.

یعنی این را باید در نظر بگیرید که به طور طبیعی دانشگاه مذاهب نمی‌تواند تافته جدا بافته از کل جامعه باشد. شاید اگر ترم ۱ یا ۲ یا یکی دو ترم بعد از ورود به دانشگاه این درس شروع بشود از جهاتی مناسب تر باشد، نکته دیگر این است که اگر یک هم اندیشی بین مسئولان محترم و اساتید گرانقدر این درس انجام بشود برای بازخوانی نحوه تدریس بسیار نتایج خوبی خواهد داشت. اگر برای دانشجویان جا انداخته بشود بحث درس فرهنگ تقریب، بحث مناظره مذهبی نیست. بعضاً دوستان فکر می‌کنند که باید اختلافات مذهبی در این درس مطرح بشود در حالی که نه جایش است و نه امکان دارد؛ وقتی این مسئله برای دوستان توضیح

داده می‌شود شاید بعضیها خیلی به جا این سوال را مطرح کنند که پس ما سؤالاتمان را که بیشتر در رابطه با اختلافات مذهبی است کجا بپرسیم؟ البته تا آنجایی که ادب اختلاف اقتضا کند در این درس به این مباحث اختلافی پرداخته می‌شود اما دانشجویان باید بدانند که فرهنگ تقریب به معنی این است که ما پذیرفته ایم که اختلاف داریم و آمده‌ایم اینجا فرهنگ همزیستی همراه با اختلافات را بیاموزیم و اینجا نیامده‌ایم که بگوییم اختلافات نیست اگر کسی معتقد باشد که میان مذاهب اختلافی نیست دارد خود را فریب می‌دهد و ره به جایی نمی‌برد؛ خوب است یک مقداری هم‌اندیشیهایی صورت بگیرد، در مورد متون آموزشی بازخوانیهای مجددی صورت گیرد، یک جلساتی بین اساتید این درس برقرار شود- حداقل سالی یکی دو بار- و انتقال تجارب و رایزنیهای بین آنها صورت گیرد بنده‌ای که چندین سال است که در این دانشگاه مشغول تدریس فرهنگ تقریب هستم و کما بیش از طریق دانشجویان مطلع شدم که اساتید دیگری هم این درس را دارند هیچ وقت نشد که با دیگر اساتید این درس جلسه‌ای داشته باشیم تا حداقل، یک هم اندیشی و تبادل تجربه بین اساتید این درس صورت گیرد و استفاده‌هایی به هم برسانند و این حداقل کاری است که فکر می‌کنم جایش خالی است.

نکته‌ای که ذکر آن خالی از لطف نیست این است که ما در این درس می‌خواهیم ادب اختلاف را یاد بگیریم پس اختلاف داریم ولی می‌خواهیم ادب اختلاف را یاد بگیریم اما اینکه بگوییم اصلاً هیچ اشاره‌ای به هیچ نوع اختلافی نکنیم که نمی‌شود، قهراً در طول ۱۶ تا ۱۷ جلسه‌ای که در طول یک ترم، برگزار می‌شود اشاراتی پیش می‌آید و هنرنمایی استاد و همراهی کلاس باید باشد که این اشارات جسته گریخته به مناظره مذهبی یا مناظره مذهبی نینجامد زیرا جایش آنجا نیست و اگر آن باز شود یک چاه وسیعی است که فرهنگ تقریب را در خودش می‌بلعد و کلاس تبدیل می‌شود به فرهنگ تخریب؛ اما در عین حال اینجا یک کلاس دانشگاه است، و در یک محیط دانشگاهی و در یک محیط آکادمیک که می‌خواهیم در مورد فرهنگ تقریب صحبت کنیم، مطرح شدن یک مسئله‌ای که ممکن است یک مقداری برای مخاطب نامانوس باشد نباید فاجعه تلقی شود؛ یک مقداری هم این بحث برمی‌گردد به اینکه ما تقریب را به چشم یک استراتژی نگاه می‌کنیم یا به چشم یک تاکتیک؟ اگر به چشم یک راه کار و تاکتیک

وحدت اسلامی
با تقریب مذاهب
اسلامی دو مقوله
است؛ تقریب
مذاهب اسلامی
یک زیرمجموعه‌ای
از بحث وحدت
اسلامی و یک
جزئی از وحدت
اسلامی است و
وحدت اسلامی
به مراتب بزرگتر،
گسترده تر و
فراخ تر از بحث
تقریب مذاهب
اسلامی است.
تقریب مذاهب
اسلامی یک جزء
حساس، و مهم
است ولی همه بحث
این نیست

که عمرش ۲۰ سال یا ۲۰۰ سال بیشتر از سند شماسست طبعاً ایشان حرفش را پس می‌گیرد، و این اصلاً فارغ از بحث وحدت و تقریب است و در واقع ایشان دارد یک بحث تاریخی انجام می‌دهد و این بحث کاملاً علمی است و اگر کسی تا این حد نمی‌تواند بپذیرد با خودش مشکل دارد. مسائل از این دست بسیار است.

- در دیدار اخیر هیئت امناء دانشگاه مذاهب اسلامی با رهبر معظم انقلاب، ایشان بر «نظریه پردازی تقریب» تاکید جدی داشته‌اند نظر حضرت تعالی در مورد این مقوله و لوازم آن چیست؟

الحق که ایشان انگشت روی نقطه خیلی خیلی مهمی گذاشته‌اند ما نظریه پردازی نداریم و یا کم داریم. بیشتر فعالیتهای تقریب مذاهب خلاصه شده است در مسائل فقهی؛ در حالی که نکته مهم این است که اختلافات مذهبی بخشی از تفرقه امت اسلامی است نه علت همه اختلافات؛ اگرچه اختلافات مذهبی، بخش بسیار مهمی و شاید مهم‌ترین بخش است اما همه اختلافات امت پیامبر ناشی از اختلافات مذهبی نیست همانطور که من بارها گفتم: فرض کنید شما الآن شیعیان را از صحنه جهان اسلام محذوف کنید آیا یک میلیارد مسلمان سنی اختلاف ندارند و با هم متحدند؟ یا فرض کنید سنیها را محذوف کنید آیا بین چند صد میلیون شیعه وحدت اسلامی برقرار است و ما شیعیان با هم هیچ اشکال و اختلافی نداریم؟ این یک نکته مهم است که وحدت اسلامی با تقریب مذاهب اسلامی دو مقوله است؛ تقریب مذاهب اسلامی یک زیرمجموعه‌ای از بحث وحدت اسلامی و یک جزئی از وحدت اسلامی است و وحدت اسلامی به مراتب بزرگتر، گسترده‌تر و فراخ‌تر از بحث تقریب مذاهب اسلامی است. تقریب مذاهب اسلامی یک جزء حساس، و مهم است ولی همه بحث این نیست.

از وقتی که برای مصاحبه با ما اختصاص دادید صمیمانه سپاسگزاریم
من هم متشکرم و برای شما آرزوی موفقیت می‌کنم.

نگاه می‌کنیم مقوله‌ای جداست اما اگر به چشم یک راهبرد و یک تکلیف اسلامی نگاه می‌کنیم این یک مقوله جدایی است، یعنی اگر تکلیف خودمان را با این دو تا مشخص کنیم خیلی از مسائل دیگرمان حل می‌شود ما چنانچه بخواهیم به صورت راهبرد به تقریب نگاه کنیم طبیعتاً یک سری از میانی اختلاف برانگیز باید به صورت ریشه‌ای حل شوند ولی اگر به صورت تاکتیک داریم عمل می‌کنیم لازم نیست به صورت ریشه‌ای حل شود و می‌توانیم بگوییم که ما در همه چیز با هم اختلاف داریم و مثلاً در این مسئله، وحدت می‌کنیم مثلاً ممکن است ما با فلان کشور ملحد یا فلان کشور کمونیستی یا دولت واتیکان، در سازمان ملل توی یک مسئله وحدت پیدا کنیم مثلاً در رأی ندادن به فلان درخواست آمریکا یا در رأی ندادن به فلان درخواست مربوط به خانواده ممکن است ما گاهی با کلیسای کاتولیک هم وحدت پیدا کنیم اگر منظور ما از وحدت اسلامی این است یک سری اقتضائات، آموزه‌ها و یک سری جزوات درسی دیگری باید باشد اما اگر منظور ما از وحدت، همان وحدت اسلامی راهبردی است که در کلمات معصومین به خصوص علی بن ابی طالب (ع) - که به طور اخص درگیر طیفها و گونه‌های گوناگون است - آن موقع مسائل فرق می‌کند.

نکته دیگر ضرورت تفکیک مسائل علمی و تحقیقی از مباحث اختلافی است مثلاً برخی نظریات فقهی یا حدیثی یا تاریخی که یک محقق به آن رسیده است و بیان می‌کند و اتفاقاً در مسیر تقریب هم قرار می‌گیرد با این مباحث باید دانشجویان و طلاب بپذیرند که علمی برخورد کنند. مثال می‌زنم، تا آنجایی که بنده اطلاع دارم کسی از اساتید در مورد سندیت زیارت عاشورا صحبت کرده و یا اینکه درباره چند جمله از زیارت عاشورا آن هم در حد یک تحقیق علمی؛ اینجا دانشگاه است! یک محقق بزرگواری گفته است: من یک تحقیق علمی کردم قدیمی‌ترین سند ملموسی که از زیارت عاشورا دیدم لعن متعین با ذکر نام ندارد و از آن سند تصویر گرفته‌ام و در دسترس هم هست. اگر فرضاً فردا روزی کسی آمد و گفت: من سندی پیدا کرده‌ام

بیشتر فعالیتهای تقریب مذاهب خلاصه شده است در مسائل فقهی؛ در حالی که نکته مهم این است که اختلافات مذهبی بخشی از تفرقه امت اسلامی است نه علت همه اختلافات؛ اگرچه اختلافات مذهبی، بخش بسیار مهمی و شاید مهم‌ترین بخش است اما همه اختلافات امت پیامبر ناشی از اختلافات مذهبی نیست